

فرهنگستان: داستان پیدایش*

ترجمه: ع. روح‌بخشان

فرهنگستان در زبان فارسی در برابر «آکادمی» (Académie) زبان فرانسوی و مشابهات آن در زبان‌های اروپایی دیگر (مثلاً در آلمانی Akademic و در انگلیسی Academy) وضع شده است. آکادمی در اصل یونانی است و از «آکادمیای یونانی گرفته شده است. در ابتدا قطعه زمینی در ناحیه «سرامیک» در حومه آتن و مرکز کوزه‌گران بود که بارتلمی کشیش نام زیبای «سفالگرخانه» را بر آن نهاده است. سیمون (Cimon) حدود ۵۱۰ تا ۴۵۰ پیش از میلاد) یا کیمون، طرح‌انداز نظامی و سردار آتنی، در دوران سروری خویش زیباترین درختان آتن را در آن جاکاشت، گرداگرد آن جا دیوار کشید و آن جا را به صورت باغ و تفرجگاهی دلچسب درآورد. گردشگاه آکادمی که در شمال غربی آتن جای دارد، نام خود را از «آکادموس» گرفته است که از پهلوانان کهن یونان بوده است. جنگل آکادمی تا این اواخر برجای بود.

مردم آتن که به علم و فرهنگ سخت دلبسته بودند یک مدرسه تربیت بدنی در آن جا تأسیس کردند و افلاطون که در آن نزدیکی خانه داشت چون کار تدریس و تعلیم را آغاز کرد، مدرسه معروف خود را در ۳۸۷ سال پیش از میلاد در آن بنیاد نهاد. خطبایی همچون لوکورگ [لوکرس؟ (Lucurgue)]، هوبریدس (Hypéride) و شاید هم دموستن

* این نوشته گزارش پیدایش و تکوین فرهنگستان در اروپاست که از دائرةالمعارف انونورسالیس برگرفته شده

(Démosthène)؛ سیاستمدارانی که اندیشه‌های متعارض داشتند اما همگی شیفته آزادی بودند، همانند دی‌یون (Dion)، لئون بیزانسی و هرمیاس (Hermias) پدر زن ارسطو؛ و یا طرفداران ستمگری و بیداد نظیر کله‌نارک (Cléarque) که به دست شی‌یون و لئونیداس (دو تن دیگر از شاگردان افلاطون) کشته شد و نیز کروِن (Chéron) فلنی شاگردان و درس‌آموختگان آکادمی یعنی از نخستین آکادمیسین‌ها یا فرهنگستانی‌های عالم بوده‌اند.

از آن پس آکادمی یا فرهنگستان یونان به کار ادامه داد. در عهد عتیق یعنی در دوران پیش از میلاد سه آکادمی تشخیص داده شده است: آکادمی کهن (vetus) دنباله اندیشه تأمل‌گرای افلاطون را گرفت و آن را احیا کرد، آکادمی میانه (media) که به تبعیت از آرسه‌زیلاس (Arcésilas) بر آن بود که نمی‌توان هیچ‌چیز را شناخت، و آکادمی سوم یا آکادمی نو که به تبعیت از کارنه‌ئاد (Carnéade) احتمال را حد دانش و عمل می‌دانست. گاهی از اوقات مکاتب فیلون و آنتیوکوس را هم آکادمی‌های چهارم و پنجم می‌دانند. گروه‌های فلسفی این مکاتب خیلی بهتر از تداوم زمانی آنها ابعاد افلاطونی آنها را نشان می‌دهند.

آکادمی نخستین و مدرسان

سنت مدارس یونان بر این جاری بود که نخستین مدرس هر مدرسه یا مدیر آن به وسیله بنیانگذار مدرسه برگزیده شود. نخستین مدیر آکادمی نخستین پس از افلاطون، اسپوزیپ (Speusippe) برادرزاده افلاطون بود و مدیران بعد به وسیله هیأت شاگردان و مدرسان انتخاب شدند که فیلیپ آپوتتی از آن جمله است و همان است که احتمالاً رساله اپینومیس (Epinomis) را که منتسب به افلاطون است، تحریر کرده است. یکی دیگر از مدیران این آکادمی هراکلیدس یا هرقلیطوس بود که می‌گفت زمین بر گرد محور خود می‌چرخد، اودوکس ایندی، منجم نامداری که طول مدت سال را ۳۶۵ روز و یک‌چهارم روز تعیین کرد، نیز از مدیران آکادمی نخستین بوده است. اینان بر این باور بودند که داستان خلق عالم به دست یک کارگر لاهوتی یک داستان تخیلی ناشی از تجزیه و تحلیل منطقی است نه مبتنی بر نظام تقویم تاریخی.

و این، بازتاب دقیق یکی از آموزش‌های افلاطون در رساله درباره نیکی اثر ارسطو است، که براساس آن همه موجودات دارای یک هستی مختلط ناشی از آمیختگی دو

اصلی خوب یا بد حدّ و نامتناهی هستند. این دو اصل را براساس آنچه فیثاغورس گفته بود یک یابر، و بزرگ و کوچک نامیدند. ارسطو در *ماوراءالطبیعه* همین سنت را تعبیر کرده و گویی اندیشه افلاطون را به یک وجود عددی محدود کرده است و حال آن که افلاطون برای موجودات ریاضی قائل به یک نقش میانی در بین موجودات ملموس با اندیشه‌ها بود. اما برای اعضای آکادمی نخستین اعداد آرمانی از میان می‌روند و اندیشه‌ها تبدیل به اعداد می‌شوند.

آکادمی میانه

رئیس آکادمی میانه آرسه زیلاس است که در ۲۶۸ پیش از میلاد پس از مرگ کراتس بر سوکراتیدس پیشی گرفت و مدرس آکادمی شد. او از شاگردان پولمون و کراتس بود و چندان به ایشان ارادت می‌ورزید که آنان را خدایان یا بازماندگان عصر طلایی می‌دانست. او در حدود ۲۴۰ سال پیش از میلاد در ۷۵ سالگی درگذشت.

آرسه زیلاس که ذهنی وقاد داشت، به افلاطون ارادت می‌ورزید و آثار او را تدریس می‌کرد، سنت سقراطی مناظره را زنده کرد. او در برابر اندیشه‌ی که به او پیشنهاد می‌شد، می‌ایستاد و برهان‌هایی به همان ارزش برهان‌های حریف برای رد آن ارائه می‌داد. او نیز، همچون سقراط که به نادانی خویش اعتراف کرده بود، می‌گفت نمی‌توان هیچ چیز را شناخت، دریافت و دانست، زیرا که حواس محدود و روان‌ها ضعیفند. او حتی برخلاف سقراط آگاهی بر نادانی را دانستن نمی‌دانست. گفته می‌شود که طرز فکر او نمونه پوچگرایی تند در امر شناخت است. مباحثه و کشمکش میان آکادمیسی‌ها و رواقیون در زمان او آغاز شد.

آکادمی نو

کارنه ثاد، که از ۲۱۲ تا ۱۲۸ پیش از میلاد می‌زیسته است، آکادمی سوم را که آکادمی نو نام گرفته است، بنیاد نهاد. او اهل سورنه بود و در ایام حیاتش کلیتوماکی کارتازی جایش را گرفت. او در ۱۵۵ سال پیش از میلاد در مقام سفیر به همراه دیوژن بابلوی به رم رفت. متانت و خوشپوشی او جوانان رومی را فریفته کرد و سبب شد که از دست کاتون تازیانه بخورد.

کارنه ثاد با نظر کروزپ مخالف بود همان‌گونه که آرسه زیلاس نظر زنون را رد کرده

بود. به گزارش کلیتوماک او می‌گفت که تعلیق داوری خصلت پوچی آن را محو می‌کند و حکیم می‌تواند برای این یا آن نماد مشابه ارزش عملی قائل بشود. به گفته متروُدوس فیلونی، کارنه ناد می‌گفته است که می‌توان چیزهایی را که قطعیت ندارند باور کرد. او در عین حال از آرسه زیلاس و رواقیون ملایم‌تر بود و بر آن نبود که جست و جوی اطمینان ضرورت دارد، بلکه اکتفا به همان محتمل بسنده است. بررسی کیفیت‌های محسوس یک شیء امکان دستیابی به یک نماد محتمل را فراهم می‌کند. به باور او به این ترتیب دیگر رواقیون نمی‌توانند ادعا کنند که نظم و زیبایی جهان امکان پیشگویی را ایجاد می‌کند. و این عقیده ایشان هم که فقط حکیمی که نظام لاهوتی اشیاء را می‌شناسد می‌تواند پرهیزگارانه زندگی کند، نادرست است...

فلورانس و باز پیدایی آکادمی

از آن پس دیگر نامی از آکادمی یا فرهنگستان در اروپا در میان نیست. قرون میانه با چیرگی کامل کلیسا رقم می‌خورد و راه براندیشیدن غیرکلیسایی بسته می‌شود. و این وضع تا قرن پانزدهم ادامه می‌یابد.

نهضت آکادمی در قرون جدید در قرن پانزدهم در فلورانس و میان گروهی از «اومانیست‌ها» که یونان کهن را باز می‌یافتند، پدید آمد و با رغبت بسیار رو به روشد و رونق فراوان گرفت که تعداد بیشمار فرهنگستان‌هایی که امروزه در سراسر جهان وجود دارند، نشانه آن است. در واقع فرهنگستانی که مارسیلیو فیچینو (Marsilio Ficino) اومانیست ایتالیایی در نیمه دوم سده پانزدهم بنیاد نهاد چندان تحول یافته است که فرهنگستان‌های امروزی هیچ شباهتی با آن ندارند. فیچینو اندیشه‌های افلاطون را تبلیغ کرد و میان خداشناسی و فلسفه همخوانی پدید آورد. البته او در این راه تنها نبود. فرهنگستان را جان‌های روشن عصر رنسانس پدید آوردند تا وسیله نقل و انتقال و انتشار افکار تازه باشد. فرهنگستان‌هایی که از آن پس پدید آمدند توانستند تحول یابند و تغییر شکل دهند و با جهانی که در گرداگردشان بود، پیوند یابند و حتی از این هم فراتر روند، مقررات اولیه را نادیده گیرند و اضداد آنها را بپذیرند و از این طریق مقتضیات جهان را دریابند و از ثبات آنها بهره گیرند. به همین سبب است که آکادمی‌ها، نخست در فلورانس و زان پس در جهان و مخصوصاً در فرانسه، به صورت دستاویز و نیز یکی از بهترین شکل‌های ارائه حکومت سلطنتی قدیم درآمدند و تا پایان قرن هجدهم پایه‌های

حکومت‌های سلطنتی از نفوذ روزافزون برخوردار شدند. انقلاب فرانسه در ابتدا فرهنگستان‌ها را به دلیل وابستگی شدیدشان به حکومت سلطنتی تعطیل و ملغی کرد، اما به سبب آن که فرانسه بدون فرهنگستان معنای خود را از دست می‌داد، ناگزیر شد که دوباره و بیدرنگ آنها را تشکیل دهد، زیرا که صرف نظر از ملاحظات و کشمکش‌های سیاسی، وجود فرهنگستان جوهر خود حکومت است: حس نظم و تمرکز. اما در عین حال نقش فرهنگستان‌ها دیگر همچون سابق نبود، زیرا که خطر دیگری بروز کرد که بس جدی‌تر بود: رماتیسیم فردگرا که برحسب آن دیگر ضرورت نداشت که اندیشه منطبق با مقتضیات هنر باشد، بلکه برعکس، بایستی برحسب اصول خاص خود رفتار کند. به این ترتیب عصر فرهنگستان‌های بزرگ به پایان آمد.

سرچشمه فلورانس فرهنگستان

پس، چنان که گفته شد، فرهنگستان‌ها دارای یک دوره "پیش از تاریخی" هستند که عمدتاً در فلورانس شکل گرفته و گذشته است. در حقیقت نهضت فرهنگستان که توسط فیچینو جان گرفته بود، در حمایت گراندوک‌های توسکان رونق گرفت. اینان در سال ۱۵۴۰ «آکادمیا فی یورتینا» (فرهنگستان فلورانس)، در ۱۵۶۳ «آکادمیا دل دیزنگو» (فرهنگستان نقاشی و طراحی) و در ۱۶۵۷ «آکادمیا دل چیمتو» (فرهنگستان گزینش) را بنیاد نهادند. اما توسعه واقعی این نهضت در فرانسه عهد ریشلیو، مازارن و مخصوصاً گلبر، صدر اعظم‌های خانواده بوربن، تحقق یافت. اگر «انجمن سلطنتی» را که در ۱۶۶۲ در لندن تشکیل شد، کنار بگذاریم، حقیقت این است که مهم‌ترین فرهنگستان‌های قرن هفدهم جهان در فرانسه تأسیس شدند: فرهنگستان فرانسه در ۱۶۳۵، فرهنگستان سلطنتی نقاشی و مجسمه‌سازی در ۱۶۴۸، فرهنگستان رقص در ۱۶۶۱، فرهنگستان آثار مکتوب و مدال‌ها در ۱۶۶۳، فرهنگستان علوم در ۱۶۶۶، فرهنگستان سلطنتی موسیقی در ۱۶۶۹، فرهنگستان معماری در ۱۶۷۱. این فرهنگستان‌ها، در طول قرن نوزدهم سراسر اروپا را در پرتو فعالیت‌های خود گرفتند.

فرهنگستان یک سرچشمه دیگر هم دارد که بسی کهن‌تر است و آن گفت و شنودهایی است که میان کلیسای ارتودوکس و پاپ برای پایان دادن به تفرقه انجام گرفتند. کسانی که از روم شرقی برای مذاکره با پاپ به رم رفته بودند نسخه‌های خطی نوشته‌های یونانی با خود داشتند و آنها را به فضلا و روشنفکران ایتالیا دادند. این

نوشته‌ها موجب شدند که میان اندیشمندان فلورانس با تمدن یونان تماس مستقیم ایجاد گردد. تا آن هنگام آشنایی فضیلتی ایتالیایی با تمدن یونانی فقط از طریق نویسندگان لاتین صورت می‌پذیرفت، اما از برکت آن کتاب‌ها این آشنایی، بویژه با اندیشه‌های افلاطون، صورت مستقیم یافت. فیلسوف یونانی بر لزوم کشف زندگی درونی یعنی تأمل تأکید کرده بود، و برای دستیابی به این تأمل و تسهیل ترویج این اندیشه بود که مارسیلیو فیچینو، بنیادگذار نهضت نوافلاطونی در ۱۴۶۲ در کاره‌جی، در ویلایی که یکی از افراد خانوادهٔ مدیسیس در اختیارش گذاشته بود، نخستین فرهنگستان را به سرپرستی لوران شکوهمند، ایجاد کرد و نام «آکادمیا» را بر آن گذاشت تا یاد مدرسه‌یی را که فیلسوف بزرگ یونان باستان در حومهٔ آتن تأسیس کرده بود، گرامی بدارد. فیچینو، پلی‌تی‌ین، پیکِ میراندولی و دیگر اومانیست‌های نامدار آن زمان دریافتند که گفت و شنود آزاد میان ادبا و فضلا خیلی بیشتر از درس‌های دانشگاهی سبب تدقیق و تعمیق معنوی می‌شود و تنها از طرق همین گفت و شنودهاست که تألیفی تازه تحقق می‌یابد. تألیفی متکی بر تأمل درونی که بایستی جای مباحثات مدرسه‌یی را می‌گرفت و به همهٔ هنرها می‌پرداخت، به ویژه به موسیقی که به نظر ایشان وسیلهٔ ممتاز شناخت بود.

ابتکار فیچینو سرمشق فضیلتی شهرهای دیگر ایتالیا شد، مخصوصاً در ونیز که آلدو مانوتزیو «آکادمیا دی فیله لنی» (فرهنگستان دوستاران یونان قدیم) را در آن جا بنیاد گذاشت. از سوی دیگر و در همان هنگام که اومانیست‌های فلورانس می‌کوشیدند تا از زیر سیطرهٔ زندگی مدرسه‌یی و شیوهٔ آموزش دانشگاهی آن زمان بیرون بروند، اندک اندک برخی از هنرمندان، به نام اصالت هنر، بر آن شدند تا هنر را از محتوای هنری به صورت کاردستی درآورند زیرا که معتقد بودند که فن بایستی در خدمت نوآوری قرار گیرد. لئوناردو داوینچی نوشت: «نخستین درس، علم است و عمل به آن علم پس از آن می‌آید». این علاقه به آزاد کردن نقاشی از «هنرهای مکانیک» به منظور تبدیل آن به «هنر آزاد» جامهٔ عمل به خود نپوشید: «فرهنگستان هنر»ی که واساری، مورخ نقاش، معتقد است که در فلورانس عهد لوران شکوهمند تأسیس شده بوده، جز در تصورات چاپلوسانهٔ نویسندهٔ «زندگی» وجود نداشته است. وانگهی حقیقت این است که هم فرهنگستانی که فیچینو ایجاد کرد و هم فرهنگستان‌هایی که از روی آن تأسیس شدند، فقط عصر «پیش از تاریخ» نهضت فرهنگستان هستند زیرا که اجتماعاتی آزاد بودند مرکب از ادبایی که آموزش دایرةالمعارفی داشتند. نه جلسات مرتبی تشکیل دادند و نه هرگز اساسنامه‌یی تنظیم کردند.

از دیاد فرهنگستان‌های ایتالیایی

در اوایل دهه چهارم قرن شانزدهم وضع دگرگون شد. در حدود سال ۱۵۳۰ در ایتالیا در حدود پانصد فرهنگستان وجود داشت (۷۰ فرهنگستان در بولونیا، ۵۶ فرهنگستان در رم و ۴۳ فرهنگستان در ونیز) که صرف‌نظر از چندتایشان که هنوز نمونه ابتدایی را حفظ کرده بودند، بقیه مطابق یک نمونه کاملاً متفاوت شکل پذیرفته بودند. به دنبال کشف میدان پرهیجانی که جهان درونی و بیرونی ارائه می‌کرد، و به دنبال شناخت فکری و معنوی تازه‌یی که دست داده بود یک دوره نظم‌دهی شناخت‌ها پدید آمد.

هریک از قلمروهای تازه‌یی که بر روی شناخت گشوده شده بود مطالعات مشخصی را ایجاب می‌کرد، به همین دلیل است که نخستین شاخصی که فرهنگستان‌های تازه را مشخص می‌کند تخصص‌یابی آنهاست: «اولیمپسی»های شهر ونیز به تئاتر می‌پردازند، «فیلارمونیک»های شهر ورونا به موسیقی روی می‌آورند، «اومیدی»های فلورانس مطالعه زبان ایتالیایی را سرلوحه کار خود قرار می‌دهند در حالی که «آلدینا»ها (خانواده فرهیخته‌یی از نخستین ناشران ایتالیایی) تنها به زبان‌های کهن توجه می‌نمایند، فرهنگستان «نوتی» واتیکان به بررسی مسائل مذهبی می‌پردازد و فرهنگستان بولونیا به امور و قضایای حقوقی توجه می‌کند، در ناپل پزشکی اهمیت می‌یابد و «فرهنگستان سگره‌تی» را پدید می‌آورد که یکی از نخستین فرهنگستان‌های علوم در جهان است.

نکته دیگر این است که این فرهنگستان‌ها تابع مقررات مشخص و ثابت هستند: در رأس هر یک از آنها یک شاهزاده جای دارد که چند ادیب منتقد‌گرددش را گرفته‌اند و جلسات مرتب تشکیل می‌دهند؛ هر فرهنگستان نامی خاص دارد و نیز اعتبار و نشانه خاصی که نشانگر هدف‌های آن هستند. و سبب آن است که این فرهنگستان‌ها علاقه به یافتن و خواندن نمادهای پنهان در تصاویر و تمثال‌ها را از ژنسانس به ارث برده‌اند. چنان که «فرهنگستان پیروان و وابستگان» که مشخصه آن گرایش به تداوم وضع موجود و «ضد اصلاحات» است و نگران امور مذهبی است، هفت ستاره را به عنوان نماد خود برگزیده است که در آن واحد نشانگر چهار فضیلت اخلاقی منضم به سه فضیلت مذهبی هستند و هم هفت آیین مذهبی کلیسا را نشان می‌دهند و هم نماد هفت ستاره‌یی هستند که یوحنا قدیس در دست راست پسر آدم دید. به این ترتیب روشن است که حرکتی که آغاز شده بود با آن که گاهی حالت سرری و رمزی می‌یافت، یک حرکت کاملاً سازمان یافته بود، بویژه در مورد فرهنگستان‌های علمی، حرکتی هم‌گسترده - زیرا که سراسر

ایتالیا را دربر گرفت - و هم پرشاخه و پارچه پارچه، زیرا که بسیار کسان در آن واحد عضو چند فرهنگستان بودند و بدین سان زمینه را برای یک حرکت فکری در سراسر شبه جزیره پدید آوردند. حتی برخی از ایشان تجربیات خود را به بیرون از ایتالیا انتقال دادند و بر دامنه عمل فرهنگستان‌ها افزودند. فرهنگستان‌های آزادیخواهی که از سیطره استبدادِ رو به رُشد ایتالیا به فرانسه گریختند، از آن جمله‌اند. البته ناگفته نماند که همین استبداد سبب گسترش قطعی فرهنگستان گردید، به این معنی که فرهنگستان‌ها در مقابله با آموزش دانشگاهی که یکسره در اختیار دستگاه نیرومند کلیسا بود و انجمن‌های هنری و به طور کلی در مقابله با قرون وسطی، کمبودی داشتند که به بهای از دست دادن اندکی از آزادی خود، آن را با حمایت شاهزادگان فرهنگدوست جبران کردند.

گراندوک‌های ایالت توسکان بر سه قلمرو دست انداختند: فلسفه نو، نقاشی و مدتی بعد، علوم تجربی، و از این میان فقط فلسفه از نزدیک با سیاست سروکار می‌یافت. فلورانس از دیرباز و خیلی بیشتر از دیگر نقاط دارای غنی‌ترین میراث ادبی ایتالیا بوده است، و چون فرهنگستان در آن جا پا گرفت به تکمیل ادبیات ایتالیا پرداختند، اصول و قواعد آن را تدوین کردند و در سایه دوک آن سرزمین ضمن تعمیق مطالعات خود هم به حفظ این برتری نایل آمدند و هم آن را به صورت یک دستاویز سیاسی درآوردند. به همین سبب است که نخستین دوک توسکان، اومیدی / Umidi فرهنگستان را که تا روزگار او حالت خصوصی داشت در حمایت خود قرار داد و از ۱۵۴۰ آن را به فرهنگستان شهر فلورانس تبدیل کرد. از آن پس این فرهنگستان صورت یک مؤسسه واقعی را یافت: جلسات خود را مرتباً، گاه علنی و گاه خصوصی، در کاخ قدیمی تشکیل می‌داد، برنامه درسی خاصی داشت و دوره‌های تدریس درباره دانه و پترارک توسط استادان صاحب نظر تشکیل می‌داد، و تا بدان جا پیش رفت که به نظام دانشگاهی پیوست و دیری نباید که رئیس فرهنگستان به رئیس دانشگاه تبدیل شد. البته این کار به مذاق همه فضایی آن شهر در آن هنگام خوش نیامد و حتی چهارتن از ایشان مؤسسه‌یی با عنوان «فرهنگستان شُبوس» تأسیس کردند که تا ۱۵۸۴ تابع هیچ قانون و مقرراتی نبود. اما جریانی که در جهت ایجاد تمرکز به راه افتاده بود، نیرومندتر بود و لذا دیری نباید که این فرهنگستان هم به ثبت رسید و پس از آن که رسمیت یافت چیزی شبیه فرهنگستان فلورانس بود، و تنظیم زبان ایتالیایی و چاپ یک لغتنامه را وجهه همت قرار داد.

دوک توسکان در ۱۵۶۳ یک فرهنگستان دیگر ایجاد کرد که «فرهنگستان نقاشی و

طراحی» است، اما نخستین فرهنگستان هنر نیست زیرا که گراووری از آگوستینوی ونیزی در دست است که در ۱۵۳۱ حکاکی شده و گروهی هنرمند را نشان می‌دهد که نام «فرهنگستان چشم‌انداز» را بر خود نهاده بوده‌اند و در واقع کارگاهی است که شانه از مقررات دست و پاگیر قرون میانه خالی کرده بوده است. و دقیقاً همین مشخصه است که در «فرهنگستان نقاشی و طراحی» هم دیده می‌شود. فرهنگستان اخیر همه چیز خود را مدیونِ واساری نقاش است و نظرات نقاشان را بیشتر از آرای صاحبان قدرت منعکس می‌کند. البته در آن هنگام هنوز هم هنرمندان زیر سیطرهٔ مقررات و اصول حرفه‌یی و اتحادیه‌یی قرار داشتند زیرا که ناگزیر به پیوستن به اتحادیه‌ها بودند، هرچند که روزه‌روز از دامنهٔ قدرت و اختیارات آنها کاسته می‌شد.

واساری به منظور رهانندن هنرمندان از چمبرهٔ اتحادیه‌های کلیسایی دوکِ توسکان را به تأسیس فرهنگستان طراحی یا رسّامی برانگیخت و بهترین هنرمندان را در آن گرد آورد. نخستین دورهٔ این فرهنگستان که زیر زعامت دوک توسکان و هنرمند پرآوازه، میکِل آنژ، بود از سی و شش هنرمند تشکیل شد. این اقدام به سرانجام خوشی انجامید که همانا صدور فرمان ۱۵۷۱ بود که براساس آن هنرمندان و مجسمه‌سازان از قید اجبار به پیوستن به اتحادیه‌های صنفی آزاد شدند و از آن پس توانستند «هنر»ی پدید آورند که مستقیماً وابسته به «مرکانزیا» یا تجارت بود. این یک رویداد عمده بود که رُشد و رفاه اجتماعی هنرمندان را به دنبال داشت و درهای «معابد نو» را به رویشان گشود. اما بلندپروازیِ واساری به همین ختم نمی‌شد. او در این اندیشه بود که فرهنگستانش افزون بر آنچه بود، از شرافت معنوی هنر حمایت کند و به آموزش هنرمندان نیز بپردازد. به همین جهت چند دورهٔ تدریس عمومی و فنی، مخصوصاً مقدمات و اصول ریاضی برگزار شد، اما این کار ادامه نیافت و در مجموع کار عمده‌یی در این زمینه انجام نگرفت و دیری نپایید که فرهنگستان به صورت یک دستگاه اداری درآمد که فقط نگران دفاع از منافع اعضای خود در برابر اصناف بود. و البته در این زمینه موفق بود، آن هم از برکت مطلق‌گرایی و استبداد. در حالی که فرهنگستان سن لوک که در ۱۵۹۳ به همت کاردینال فدریگو بورومه‌ئو و زوکاری نقاش تأسیس یافت، بی آن که بتواند مکتبی پدید آورد و برنامهٔ آموزشی تدوین کند حتی موفق به تحمیل مقررات خود بر اصناف نشد.

سومین و واپسین مؤسسهٔ فرهنگی که گراندوک‌های توسکان ایجاد کردند، در زمانی بس دیرتر شکل گرفت. این مؤسسه همچنین کم‌اقبال‌ترین فرهنگستان فلورانس

بود. زیرا که فقط به دلیل کنجکاوی علمی فردیناند دوم و برادرش لئوپولد پدید آمد. پیش از آن چندین فرهنگستان علوم در ایتالیا تشکیل شده بودند مانند «فرهنگستان رشته‌های طبیعی» که جامباتیستا دل پورتا دانشمند جامع‌الاطراف آن روزگار در ناپل تأسیس کرد، و «فرهنگستان لینه‌ئی» که شاهزاده فدریکو چسی در ۱۶۳۰ در رُم بنیاد نهاد و گالیله از جمله اعضای آن بود. اما این فرهنگستان‌ها سرمایه مالی لازم را نداشتند و افزون بر این غالباً به گمراهه مباحثات مدرسه‌یی می‌افتادند. اما برعکس آنها «فرهنگستان تجربه» که در ۱۶۵۷ به زعامت معنوی گالیله پا گرفت از بنیادگذار خود یعنی فردیناند دوم کمک مالی فراوان دریافت کرد و توانست کارهای خود را فقط بر محور تجربه تنظیم کند. هرچند که فعالیت این فرهنگستان بیشتر از ده سال ادامه نیافت، توانست نتایج قابل ملاحظه به دست آورد و نخستین صورت‌های هواسنج، گرماسنج، تب‌سنج را ابداع کند و بسیاری ابداعات تازه را شکل دهد. این فرهنگستان برای دیگر دانشمندان اروپا صورت نمونه و سرمشق را پیدا کرد.

گسترش فکر و طرح فرهنگستان در اروپا

گRANDUK‌های توسکان کمک قطعی به نهضت تأسیس فرهنگستان کردند، و این از برکت سیاست خردمندانه‌یی بود که در امر حمایت از ادبیات، هنر و علم در پیش گرفتند. اما دو چیز دامنه فعالیتشان را محدود می‌کرد: محدودیت سرزمین و درآمد. لذا بخت هدایت این نهضت به سمت نقطه اوج آن، هرچند که قیومت و سیطره حکومتی بس سخت‌تری را به همراه داشت، نصیب انگلیس و مخصوصاً فرانسه شد که در آن جاها علاقه به وضع و اجرای مقررات یک خصیصه ملی است.

انگلیس در آن هنگام، جز در زمینه علوم، در نهضت فرهنگستانی، مشارکت نداشت، اما در این امر نقشی پیشتاز ایفا کرد: روز ۱۵ ژوئیه ۱۶۶۲، یعنی چهار سال پیش از تأسیس فرهنگستان سلطنتی علوم، چارلز دوم با صدور یک فرمان حمایت کامل خود را از دانشمندان انگلیسی که در «انجمن پادشاهی» لندن گرد آمده بودند، اعلام داشت. تا آن هنگام انتشار افکار دانشمندان انگلیسی تکیه‌گاه و ابزاری جز مکاتبه با دیگر دانشمندان اروپا نداشت. بدین سان برخورداری از حمایت شاهانه و ایجاد یک سازمان ثابت، پیشروی بسیار قابل ملاحظه‌یی در سرزمین بیکن به شمار می‌رفت. بدیهی است که نقش قدرت حاکم در انگلیس خیلی بیشتر از نقشی بود که دوک‌های فلورانس ایفا کردند.

در مقدمه فرمان چارلز تأکید شده بود که هدف او تقویت انجمنی است که وجود داشته است. اما کسی که فرمان را صادر کرد، همچنین بر این نکته وقوف داشت که باید به علم پروانه نجابتی را که شایسته آن است، بدهد. البته این حمایت در عمل اسمی باقی ماند زیرا که صندوق دولت امکان تأمین بودجه انجمن را نمی‌داد، و شاید همین نکته علت عمده آن است که فرهنگستان لندن صوت انجمنی مرکب از افراد تازه‌کار را به خود گرفت. در عوض، «فرهنگستان علوم» فرانسه که بس جوان‌تر از فرهنگستان سلطنتی علوم انگلیس بود، از همان ابتدای تأسیس صاحب سرمایه کلان شد و همه خصیصه‌های لازم برای یک سازمان رسمی را کسب کرد: سبب آن بود که بخشی از یک مجموعه فرهنگستانی عظیم به شمار می‌رفت که کلبر، صدراعظم، به منظور رشد زندگی فکری و معنوی در فرانسه، ضمن تبعیت کامل از دستگاه حکومت، طراحی کرده بود. در واقع کلبر کار بزرگی را که ریشلیو آغاز کرده و مازارن پی گرفته بود، به کمال رساند. ریشلیو با تأسیس «فرهنگستان فرانسه» در ۱۶۳۵ و مازارن با ایجاد «فرهنگستان سلطنتی مجسمه‌سازی و نقاشی» در ۱۶۴۸ نشان دادند که اخلاف شایسته گراندوک‌های فلورانس هستند.

حقیقت این است که فرانسه خیلی پیش از تأسیس «فرهنگستان فرانسه» دارای یک فرهنگستان رسمی بود. شارل نهم در امریه‌هایی که صادر کرد، خود را حامی و مرجع «فرهنگستان موسیقی و شعر»ی اعلام کرد که ژان - آنتوان دوبایف بنیاد نهاده بود. در روزگار هانری سوم و علی‌رغم آشوب‌های زمانه زندگی این فرهنگستان ادامه یافت و هانری سوم حتی متهم شد که کارهای کشور را رها کرده است و فقط در اندیشه فرهنگستان است. این فرهنگستان در تنظیم جشن‌های درباری و برگزاری آنها نقش عمده داشت و به این ترتیب دستاویزی برای بالا رفتن حیثیت سلطنت شد، اما به سبب توجهی که به تحقیقات دائرةالمعارفی نشان می‌داد و به دلیل ظاهر کاملاً نوافلاطونی خود به نخستین فرهنگستان‌های ایتالیا - که متشکل از جان‌های روشن و ظریف علاقه‌مند به ادبیات و هنر بودند - شباهت بسیار داشت و کمتر به گروه‌هایی از کارشناسان که دوک‌های فلورانس تأسیس کردند، می‌مانست. فعالیت این فرهنگستان در ۱۵۸۵ متوقف شد و کوشش‌های فلورانس ری وو، مربی لویی سیزدهم و نیز کشیش میرین برای تجدید حیات آن به جایی نرسیدند. اما «فرهنگستان فلوریموتان» که در ۱۶۰۷ توسط فرانسوا دوسل در آنسی تأسیس شد، یک مؤسسه محلی بود و دامنه ملی نیافت.

این نکته که تا پیش از وزارت ریشلیو هیچ مؤسسه‌ی شبیه فرهنگستان‌های فلورانس در فرانسه پدید نیامد شگفتی‌انگیز نیست: حکومت سلطنتی در فرانسه، با وجود برخی گرایش‌های مستبدانه، در قرن شانزدهم، خصلت آزادای‌گرایی خود را حفظ کرده بود. وانگهی جنگ‌های مذهبی و حضور اقلیت‌های مذهبی روزبه‌روز به ناتوان شدن دستگاه سلطنت کمک کرده بودند. اما ریشلیو در حالی که در زمینه سیاست داخلی کوشش بر استقرار حکومت مطلق داشت در امر سیاست خارجی ملی‌گرایی را اساس کار قرار داده بود. پیش از آن به موجب قانون اساسیِ مدون در «ویلر - کوتره» که فرانسوای یکم در ۱۵۳۹ به ابتکار صدراعظم پایو، امضا کرده بود، زبان فرانسوی در دادگاه‌ها و دفاتر اسناد رسمی جای زبان لاتینی را گرفته بود. به موجب این قانون به کارگیری زبان فرانسوی در تمام اسناد دولتی اجباری شد، و ریشلیو با استفاده از این قانون و با ادامه این کار زبان فرانسوی را به صورت دستاویزی برای وحدت کشور درآورد و از این طریق کشور خود را در صدر کشورهای متمدن جای داد. کمی بعد برای تکمیل کار خود گروهی از ادیبان فرانسوی را که نخستین هسته فرهنگستان فرانسه بودند، در حمایت خود گرفت.

شبهات میان فرهنگستان فرانسه با فرهنگستان فلورانس بس فراوان و آشکار است، اما تفاوتی که دارند این است که در فرانسه منطلق دولت بسی کارآتر و محسوس‌تر از فلورانس است. در فرهنگستان فرانسه دیگر سخنی از ادبیات در میان نیست بلکه قضیه صرفاً خصلت زبانی، آن هم در معنای دقیق کلمه دارد. در فرمانی که برای تشکیل مؤسسه صادر شده صریحاً گفته شده است که «وظیفه اصلی فرهنگستان این خواهد بود که با دقت هرچه بیشتر برای تدوین قواعد زبان بکوشد، آنها را از صافی بگذراند و زبان را خالص، شیوا و قادر به بیان هنرها و علوم کند». و این بدان معنی است که فرهنگستان به صورت ابزار عمده‌ی در خدمت سیاست دربار درآید. مجلس فرانسه، با فطانت خطر این فرمان را دریافت و دو سال طول کشید تا فرمان تأسیس فرهنگستان را تصویب کرد.

فرهنگستان هنر

«فرهنگستان سلطنتی نقاشی» در شرایطی تأسیس شد که به گونه‌ی شگفتی‌آور یادآور شرایطی هستند که بر امر تأسیس «فرهنگستان طراحی» فلورانس حاکم بودند. در این جا نیز حفظ منافع حرفه‌ی هنرمندان مقدم بر اهداف دیگر قرار گرفت. از زمان سلطنت

فرانسوای اول نقاشان دربار از امتیازهای خاص برخوردار بودند، اما اصناف هنری، که هنرمندان در فرانسه همچون ایتالیا، ملزم به پیوستن به آنها بودند، نظر خوشی نسبت به این امتیازها نداشتند. لذا در قضیه «فروند» (شورش چهارساله علیه مازارن به هنگام کودکی لویی چهاردهم) اصناف از شورش همگانی علیه حکومت سلطنتی استفاده کردند و از مجلس خواستند تا شماره نقاشان دربار را محدود کند. در این هنگام «سارازن» مجسمه‌ساز و «اگمون» و «لوبرن» نقاش به منظور دفاع از منافع هنرمندان مستقل به فکر تأسیس یک فرهنگستان افتادند. نماینده «شارموآ» به نمایندگی و دفاع از آنان نزد پادشاه رفت و از او خواست تا جایگاهی را که «هنرهای اصیل» در عهد عتیق داشته‌اند به این هنرها بدهد و وسیله آموزش آنها را فراهم آورد. مازارن از این پیشنهاد استقبال کرد و در اول فوریه ۱۶۴۸ «فرهنگستان مجسمه‌سازی و نقاشی» یا فرهنگستان هنر تأسیس شد. اما سرنوشتی آشفته یافت.

فرار پادشاه و صدراعظم او ضربه‌ی کاری بر این مؤسسه نوپنیاورد آورد. اصناف موفق به گذراندن قانونی برای مصادره همه اموال آن شدند و یک مؤسسه رقیب با نام «فرهنگستان سن لوک» تأسیس کردند که شخصیت عمده آن «سیمون دوئه» نام داشت. اما سرانجام در ۱۶۵۱ تفاهمی حاصل شد و دو مؤسسه در یکدیگر ادغام شدند. اما این ادغام تدبیری نیرنگ‌آمیز از سوی دستگاه حاکم بود، زیرا که در ۱۶۵۵ «فرهنگستان سلطنتی» انحصار کامل را به دست آورد. فرمانی صادر شد که در آن گفته شده بود که: «اعلیحضرت می‌خواهد و اراده دارد که از این پس جز در فرهنگستانی که گفته شد هیچ‌گونه درس نقاشی داده نشود و هیچ نمایش نقاشی ارائه نگردد». صدور این فرمان و اجرای آن پیروزی آشکاری برای لوبرن نقاش بود که از آغاز کار، سازش را رو کرده بود. اما در عوض، مهارت و شایستگی رخت از فرهنگستان بریست و راه بربروز استعدادها بسته شد. بدین سان همان‌گونه که در فلورانس عمل شد، و در همان حال که اصناف در بلژیک و هلند اعمال نفوذ می‌کردند، هنرمندان فرانسوی توانستند وضع خود را از طریق فرهنگستان روشن کنند و بدان رسمیت بدهند.

مؤسسات پیشرو

شکل‌یابی فرهنگستان هنگامی به کمال رسید که لویی چهاردهم در اریکه سلطنت جای گرفت و کُلبَر وزارت او را یافت. فرهنگستان در این زمان به ابزاری نیرومند مجهز شد و

به گونه‌ی اساسی تجدید سازمان یافت و توانست تأثیری عمیق در زندگی فرهنگی کشور به جای بگذارد. پس از حذف تشکیلات میانی و رابط و شکست شورش شاهزادگان، همه‌چیز برای استقرار نظم نو آماده بود و فرهنگستان‌ها فعالانه در استقرار این نظم مشارکت کردند و جایگاهی شایسته یافتند. بدیهی است که در این کار به اصل خود وفادار ماندند، به این معنی که همواره خود را مؤسساتی پیشرو در مقابله با اصول قرون وسطایی نشان دادند و اندیشه‌های نو را تبلیغ کردند. اما عنصر متناقضی نیز در عملکردشان دیده می‌شود: این مؤسسات پس از آن که در خدمت پیشرفته‌ترین آرمان‌های فردی قرار گرفتند و فرد را از بند چیرگی جامعه رهانیدند، او را به طور درست در اختیار حکومتی قرار دادند که خود را در جایگاه جامعه گذاشته بود و بر آن بود که بی هیچ پاسخگویی همه‌چیز را در خدمت خود داشته باشد. به همین سبب بود که کلبر به فکر افتاد که فرهنگستانی تأسیس کند که دانشمندان، نویسندگان و مورخان را در زیر پرچم یک قدرت واحد گرد آورد. «پرو» طرحی برای تحقق این فکر تدوین کرد. اما وجود فرهنگستان فرانسه مانع تحقق این فکر شد و لذا کلبر بر آن شد تا در هر زمینه جداگانه دخالت کند. سه انگیزه او را به اجرای این فکر تشویق می‌کردند. می‌توان این انگیزه‌ها را در درجات متفاوت در اساس هریک از مؤسسات فرهنگستانی باز یافت: هوس بازرگانی یا میل به تجارت و پول‌یابی، علاقه به تشویق و ترغیب شخص شاه و قدرت سلطنت و بالأخره علاقه به ایجاد یک نظام فکری نیرومند که بتواند تا آن جا که ممکن است در ادبیات و هنر به عهد عتیق نزدیک گردد و از جهت علمی بر آن پیشی گیرد.

تجارت در ایجاد فرهنگستان علوم نقش عمده داشت. این که کلبر تصمیم گرفت حمایت پادشاه را شامل مؤسسه‌ی متشکل از دانش دوستان کند، و اگر سرمایه‌کلان در اختیار آن نهاد و امکان دست زدن به تجربیات تازه را فراهم آورد، تا اندازه‌ی بدان سبب بوده که امید داشت که این مؤسسه موفق به ابداعات فنی‌یی بشود که از برکت آنها صاحبان صنایع فرانسوی نسبت به رقبای خارجی خود در وضع برتری قرار گیرند، و به این ترتیب فرهنگستان به صورت دفتر رسمی صدور پروانه و مجوز درآمد. این نیز که کلبر یک «فرهنگستان فرانسه» در رم تأسیس کرد و بهترین شاگردان «فرهنگستان سلطنتی نقاشی و مجسمه‌سازی» را در آن گرد آورد برای آن بود که در سایه حسن‌نیت پاپ کلمان نهم نسخه‌هایی از آثار هنری و ادبی معروف و حتی نسخه‌های اصلی برخی از آثار را به

دست بیاورد. او خطاب به نخستین مدیر این فرهنگستان نوشت: «از آن جا که باید تربیتی بدهیم که هر چیز زیبایی را که در ایتالیا وجود دارد در فرانسه گرد بیاوریم، سعی کنید تا با دقت هر چه را که تصور می‌کنید درخور ارسال به فرانسه است، بیابید، و لازم است به شما خاطر نشان کنم که علاقه‌مندم هرچه را از رم می‌رسد در تالارهای پایین و بالای کاخ ریشلیو جای دهم».

اما علاقه کلبه به ایجاد فرهنگستان و گردآوری آثار هنری و ادبی از جمله نسخه‌های خطی مشرق زمین [انگیزه‌ی دیگری هم داشت. او می‌خواست هوس‌های ذوقی پادشاه را اقناع کند و اعتبار سلطنت را بالا ببرد. به همین دلیل در ۱۶۶۳ به تأسیس «فرهنگستان آثار مکتوب و مدال‌ها» اقدام کرد که از چهارتن از اعضای فرهنگستان فرانسه تشکیل شده بود و به آن عنوان «فرهنگستان کوچک» دادند. نخستین کار این فرهنگستان انتخاب نقش‌ها، نمادها و نوشته‌های فرش‌هایی بود که پادشاه برای خانه‌های خود سفارش داده بود. کمی بعد به کاری پرداخت که کلبه برای آن در نظر گرفته بود: بررسی تاریخ فلزات در عهد لویی چهاردهم، و این کار با مشارکت «بوآلو» و «راسین» به خوبی به پایان رسید. این فرهنگستان همچنین مأمور شد تا صحت اسطوره‌ی ابراهای «کینو» را واریسی و تعیین کند. فرهنگستان‌های رقص و موسیقی هم در همان حال و هوا و برای اقناع منویات پادشاه ایجاد شدند.

از این‌ها که بگذریم کلبه و جانشین او یک هدف دیگر هم داشتند که صرفاً فکری و معنوی بود. و به همین دلیل بود که فرهنگستان آثار مکتوب و مدال‌ها در ۱۷۰۱ رسمیت قانونی یافته دارای اساسنامه رسمی شد که متضمن برنامه تحقیقات تاریخی بود و فرهنگستان مأموریت یافت که تاریخ باستان فرانسه را تدوین کند. فرهنگستان فرانسه هم همچنان به کار خود ادامه می‌داد و نخستین چاپ لغتنامه فرهنگستان در ۱۶۹۴ انتشار یافت.